



در داستان غرق شویم ترش شیرین

بزرگ برنده تور کون
مهرماه الفاسح



جاده‌های نایمن وراندگان بی احتیاط روز از نو جاده از نو خطر از نو

خوانش کتاب «عاشقی به وقت کتبی‌ها» رنگین کمان میان مشق‌های باران خورده

گشت و گذاری در دنیای کتاب بی حرف اضافه!

چم و خم و (استارت‌آپ)

باسازوکار راهاندازی یک کسب‌وکار اینترنتی خلاق آشنا شوید

تبل نه‌باشد! مملکت است شای یک ساعت دره
موضوع که انتخاب کرده‌اید، فکر کنید درست آخر هم
بلوید زنده‌کنند و چیزی که به‌زمنم نرسید!

نوبت استارت‌آپ ویکند است

تبریک می‌گوییم، با رسیدن به ایده و نوشتن جزئیات آن، شما تقریباً نصف مسیر را با موفقیت طی کرده‌اید. حالا نوبت آن است تا ایده‌تان را چکش کاری کرده و بعد عملی کنید. برای این کار کافی است در استارت‌آپ ویکند مخصص با موضوع‌تان شرکت کنید تا همه کارهایتان به‌سرعت روی گلتک بیفتند. در آنجا شما باید ایده‌تان را مطرح کنید و با سایر افراد که برای تبدیل ایده خود به محصول، نیاز دارید همراه شوید و تیم جمع کنید. همان‌طور که در مطلب هفته گذشته درباره استارت‌آپ ویکندها خواندید، شما با شرکت در این همایش‌های سه‌روزه، هم می‌توانید تیمتان را تشکیل دهید، هم به کمک تیمتان نمونه اولیه‌ای از محصولاتتان را بسازید و ارائه کنید و هم اگر ایده‌تان خوب باشد، سرمایه‌گذار جذب کنید. زمان همه استارت‌آپ ویکندهایی که قرار است در هر شهر برگزار شود، با جست‌وجویی ساده در اینترنت به راحتی پیدا می‌شود.

عجول نباشید!...

حالا شما صاحب استارت‌آپ هستید و مسیر سخت و لذت‌بخشی را برای رسیدن به این مرحله طی کرده‌اید. قرار است به‌زودی همه مردم را با محصول یا کاری که ایجاد کرده‌اید، آشنا کنید، اما انتظار نداشته باشید تا به‌سرعت به درآمد میلیاردي برسید. بله، درست است که اگر ایده شما خوب باشد و قابلیت اجرا را هم در کشور داشته باشد، قطعاً شما به درآمد بالا با رشد خیلی زیاد خواهید رسید، ولی برای رسیدن به آن باید حسابی صبور باشید. هر سال هزاران ایده در استارت‌آپ ویکندهای مختلف مطرح می‌شوند، اما فقط یکی، دو مورد از آن‌ها به مرحله اجرا می‌رسند چرا که بیشتر افراد وقتی ایده‌هایشان را مطرح می‌کنند صبر لازم برای این‌که آن را به‌درستی به مرحله اجرا دریاورند، ندارند و شکست می‌خورند. برای شما هم ممکن است اتفاق بیفتد و ده‌ها بار در اجرای ایده‌هایتان شکست بخورید، اما نباید ناامید شوید و باز هم تلاش کنید تا بالاخره به موفقیت برسید.

حالا شما صاحب استارت‌آپ هستید و مسیر سخت و لذت‌بخشی را برای رسیدن به این مرحله طی کرده‌اید

ایده: قلب تپنده استارت‌آپ

خب! به مهم‌ترین مرحله راهاندازی استارت‌آپ رسیدیم. اساس کار و حیات استارت‌آپ به ایده‌ای است که آن را شکل می‌دهد، بنابراین در این مرحله، هم باید صبور باشید و هم حواستان را حسابی جمع کنید. اولین قدم این است که از میان فهرست پنج‌تایی موضوعاتی که نوشته‌اید، یک یا دو مورد را که اطلاعات‌تان در آن‌ها بیشتر است، انتخاب کنید. حالا نوبت به ایده‌پردازی است. برای ایده‌پردازی شما باید در آینده زندگی کنید، جلوتر از زمان خودتان. باید ببینید در مورد موضوعی که انتخاب کرده‌اید، جای چه چیزی در دنیا خالی است؟ برای مثال موضوعی که قصد راهاندازی استارت‌آپ درباره آن را دارید، غذاست. اول از همه، شما باید اطلاعات‌تان را در این زمینه حسابی بالا ببرید. بعد در استارت‌آپ ویکندهایی با موضوع غذا و خوراکی شرکت کنید. ایده‌های دیگران را ببینید، از افراد مختلف مشورت بگیرید تا بالاخره به ایده‌ای خام برسید. تبل نباشید! ممکن است شما یک ساعت درباره موضوعی که انتخاب کرده‌اید، فکر کنید و دست‌آخر هم بگویید نشد که نشد و چیزی به ذهنم نرسید! خوب، معلوم است با یک ساعت فکر کردن، آن هم به‌تنهایی که کار به جایی نمی‌رسد. گاهی رسیدن به ایده‌ای خوب، ممکن است چندین ماه یا حتی چندین سال زمان ببرد.

به هر ایده‌ای که رسیدید، فوراً آن را روی کاغذ بنویسید. در زمان فکر کردن برای استارت‌آپ، به ایده مملکت است در زمان فکر کردن برای استارت‌آپ، به ایده مملکت است در زمان فکر کردن برای استارت‌آپ، به ایده مملکت است

ایده‌هایتان را با همه جزئیات بنویسید

به هر ایده‌ای که رسیدید، فوراً آن را روی کاغذ بنویسید. در زمان فکر کردن برای رسیدن به ایده ممکن است در ذهنتان موارد زیادی را مرور کنید که بعد از مدتی از خاطرتان برود، بنابراین بهتر است همه ایده‌هایی را که به ذهنتان خطور می‌کند روی کاغذ بنویسید و سعی کنید از بین آن‌ها یا با ارتباط چند نمونه از آن‌ها به ایده واحد و نابی برسید. فرض کنیم شما قرار است نوعی بلیت دیجیتالی برای فروش آن‌لین غذا طراحی و عرضه کنید، در نظر بگیرید که این بلیت باید به چه شکلی باشد؟ چگونه استفاده شود؟ چه مشکلاتی ممکن است برای آن به وجود بیاید؟ ابعادش چقدر باشد و هر چیز دیگری که فکر می‌کنید نیاز است، در این مورد یادداشت کنید.

باسازوکار راهاندازی یک کسب‌وکار اینترنتی خلاق آشنا شوید

چم و خم یک «استارت‌آپ»

پیمان صادق‌زاده | اگر خاطر تان باشد، هفته پیش با مفهوم «استارت‌آپ» و «استارت‌آپ» ویکند آشنا شدیم و گفتیم به راهاندازی کسب‌وکارهای نو یا که با ایده تازه و جدیدی شروع می‌شوند و با رشد زیادی به درآمد بالا می‌رسند استارت‌آپ می‌گوییم، اما حالا این‌که چطور استارت‌آپ موفق داشته باشیم تا به درآمد بالا برسیم، جای بحث دارد. لازمه هر استارت‌آپ، ایده اولیه و تشکیل‌دهنده آن است. خیلی از ایده‌ها هستند که یا از همان ابتدا با شکست روبرو می‌شوند یا از آن‌ها استقبال نمی‌شود، بنابراین برای داشتن استارت‌آپ موفق باید با چم و خم کار آشنا شوید و نکاتی را رعایت کنید چرا که اگر این نکات به‌درستی رعایت نشود متأسفانه یا به مقصد نمی‌رسید یا خیلی دیر می‌رسید. در مطلب امروز قرار است با هم با مراحل راهاندازی استارت‌آپ موفق آشنا شویم.

بیشتر افراد موفق جهان در این حوزه مانند «زاک‌برگ»، «استیو جابز» و... کارشان را از صحنه دوران نوجوانی شروع کردند

کار را از کجا شروع کنیم؟

افراد زیادی هستند که علاقه دارند استارت‌آپ‌های بزرگی را راهاندازی کنند، اما هر چه فکر کردند نتوانستند موضوع مناسبی را برای استارت‌آپ خود پیدا کنند تا در مرحله بعد سراغ ایده بروند. اولین قدم این است که شما چند موضوع را که بیشتر به آن‌ها علاقه دارید یا بیشتر با آن‌ها سروکار داشته‌اید برای خودتان در کاغذی بنویسید. برای این کار هم کافی است فهرست پنج‌تایی از بین همه فعالیت‌ها، باورها، علائق و بازی‌هایی را که از کودکی خود تا حالا بیشتر از سایر افراد دنبالشان بودید تهیه کنید؛ مثلاً شاید از کودکی تا حالا، علاقه زیادی به غذا داشتید یا نرم‌افزارهای رایانه‌ای را بیشتر از بقیه استفاده می‌کردید. احتمالاً این فهرست پنج‌تایی بهترین راهنمای شما برای نوشتن ایده‌هایتان است، چون شما در این حوزه‌ها، هم ذهنتان بازتر است و هم اطلاعات بیشتری دارید.



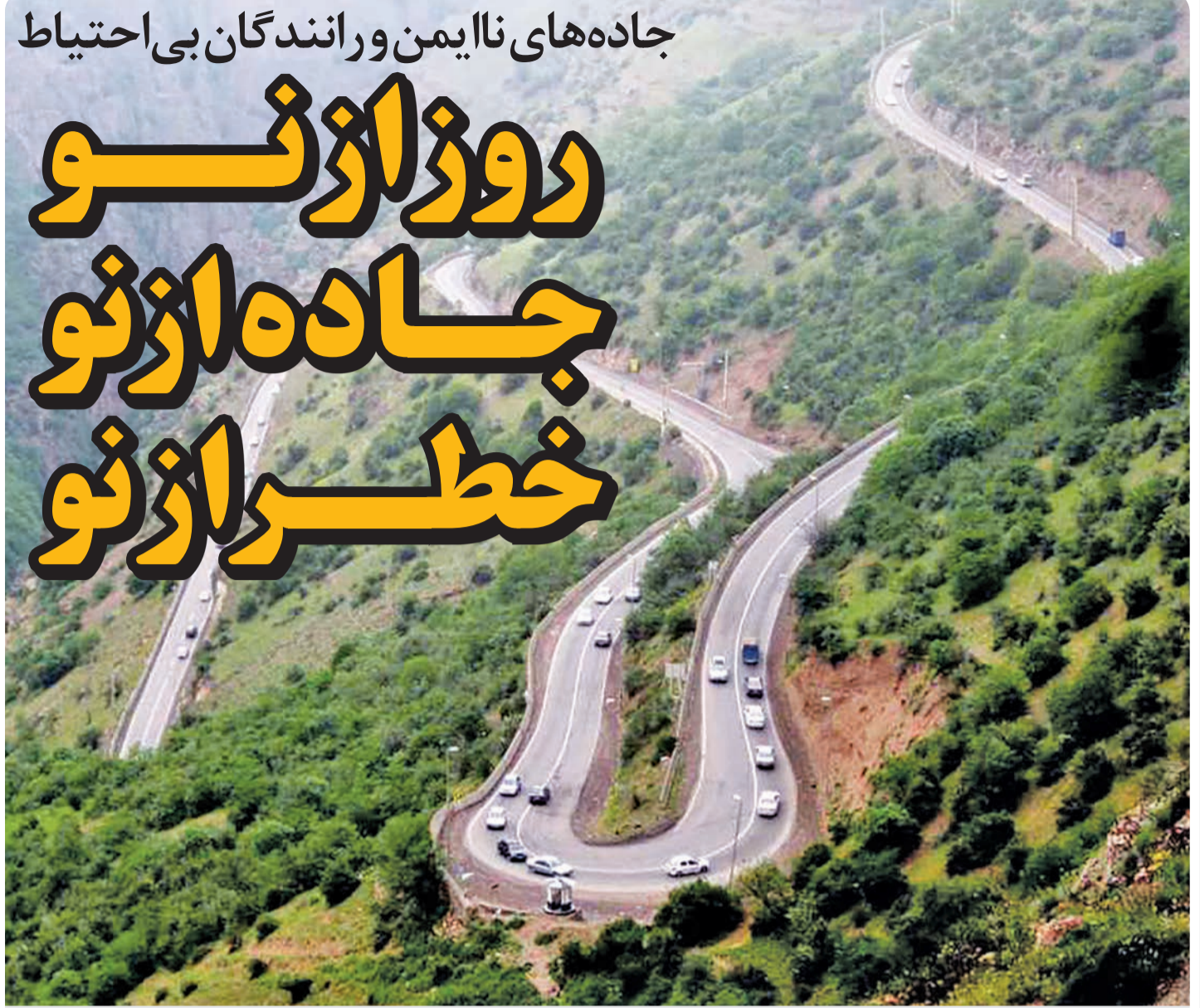
سنتان مهم نیست!

شاید در همین ابتدای کار تصور کنید چون هنوز نوجوان هستید، زود است که دست به کارآفرینی و استارت‌آپی جدی بزنید. اگر این‌طور فکر می‌کنید، باید خدمت‌تان عرض کنم که سخت در اشتباه هستید و دارید بهترین فرصت برای راهاندازی استارت‌آپ را از دست می‌دهید. بیشتر افراد موفق جهان در این حوزه مانند «زاک‌برگ»، «استیو جابز» و... کارشان را از همین دوران نوجوانی شروع کردند و حالا به موفقیت‌های بزرگی در این مسیر رسیده‌اند؛ البته برای قدم گذاشتن در این مسیر حتماً باید ویژگی‌های شخصیتی خاصی مانند ریسک‌پذیری، توانایی مدیریت، ناامید نشدن بعد از چندین شکست، صبور بودن، انتقادپذیری، انگیزه و شور و اشتیاق کافی برای موفقیت داشته باشید. اگر فکر می‌کنید هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها را ندارید، بهتر است همین ابتدای کار دور استارت‌آپ را یک خط قرمز بکشید و سراغ کار دیگری بروید.



جاده‌های نایمن و رانندگان بی احتیاط

روز از نو جاده از نو خطر از نو



نوروز امسال در کنار همه شادی‌هایی که برایمان به همراه داشت با خود یک خبر خوشحال‌کننده درست‌وحسابی هم آورده بود. آن‌طور که رسانه‌ها و مسئولان ادعا کرده بودند، تصادفات جاده‌ای که همیشه در این ایام کولاک می‌کرد با کاهش ۴ درصدی مواجه شده بود. آن زمان همه خوشحال بودند و حتی مسئولان هم معتقد بودند که فرهنگ‌سازی‌هایشان جواب داده است و دیگر مردم دستی‌دستی خودشان را در جاده‌ها به کشتن نمی‌دهند. چند وقت پیش هم وزارت راه و شهرسازی آمار فوتی حوادث رانندگی جاده‌ای از فروردین‌ماه تا پایان مرداد سال جاری را اعلام کرده که براساس آن در جاده‌های کشور ۶ هزار و ۹۵۶ نفر جان خود را از دست داده‌اند. ظاهراً هنوز مسئولان به کاهش تصادفات امیدوار بودند، چون طبق ارزیابی‌های انجام‌شده این آمار تلفات در مقایسه با مدت مشابه سال قبل کاهش ۱/۸ درصدی داشته است. شاید بد نباشد که بدانید در این آمار خون و خونریزی و مرگ‌ومیر استان فارس‌ها با ثبت ۶۵۴ نفر کشته‌بیشترین حادثه را به خود اختصاص داده و پس از آن استان تهران با ۵۳۴ و خراسان رضوی با ۵۱۶ فوتی بیشترین آمار تلفات را داشته‌اند. با تمام شدن فصل سفر و باز شدن مدارس تبوتاب مسافرت‌ها بسیار کم شده و ما دوباره تا سال دیگر و نوروز دیگر مشکل جاده‌های ایران و آمار بالای تصادفات جاده‌ای را فراموش می‌کنیم.



مرگبارترین جاده‌ها هم هست. از هشت کشور با بالاترین میزان مرگ‌ومیر جاده‌ای، شش کشور از کشورهای حاشیه خلیج فارس هستند و در جایگاه ششم اردن نشسته است. به نظر کارشناسان چیزی که برای جان این کشورها شده، نفت فراوان و بنزین ارزان در این کشورهاست. مردم در این کشورها مدام برای خرید ماشین‌های لوکس‌تر تشویق می‌شوند، اما قوانین ترافیکی را ضعیف اجرا می‌کنند و رانندگی‌های پرخطر هم تا دلتان خواهد دارند. جالب این‌که پس از اعلام اجازه رانندگی به زنان سعودی، وزیر داخلی این کشور گفت به دنبال چنین تصمیمی امنیت جاده‌ها به‌مراتب تقویت می‌شود، البته گفته‌اند که این اتفاق چطور می‌افتد؟ اما ظاهراً امیدوارند زن‌ها با رانندگی محتاطانه‌تر و روحیه قانونمندتر کمکی به این اوضاع کنند. خوب است بدانید که این رتبه تا همین چند سال پیش متعلق به کشورهای آفریقایی بود. همه ۱۲ کشوری که بیشترین آمار تلفات جاده‌ای را در حد فاصل سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ داشته‌اند آفریقایی بودند. هرچند نام آن‌ها هم‌چنان در این فهرست وجود دارد، ظاهراً کشورهای خاورمیانه می‌خواهند در این ماجرا روی دست همه بلند شوند.

باید هزینه کنیم

همان‌طور که گفتیم متأسفانه نام جاده‌های ایران هم در این فهرست آمده است. آن‌طور که رسانه‌ها مدعی شده‌اند از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵ نزدیک به ۱۰ هزار نفر کاهش تلفات ناشی از سوانح رانندگی داشتیم، به نحوی که رقم تلفات در سال ۱۳۸۵ حدود ۲۷ هزار نفر بود که کم از کشته‌شدگان یک جنگ بزرگ نداشت. این رقم در سال گذشته به ۱۶ هزار نفر رسید که از کاهش ۱۱ هزار نفری و روند نزولی تلفات در ایران خبر داد، اما هنوز هم این رقم، آمار بسیار تلخی است که به همراه خود مشکلات اقتصادی و اجتماعی زیادی مانند از دست رفتن نخبگان و فعالان، یتیم شدن کودکان و افراد معلول بسیاری را به دنبال دارد. به گفته کارشناسان ۷ درصد تولید ناخالصی کشور صرف حوادث و سوانح می‌شود. به گفته کارشناسان متأسفانه در بعضی از سازمان‌ها مثل سازمان حمل‌ونقل جاده‌ای و راهداری با محدودیت منابع و کاهش شدید بودجه روبه‌رو هستیم و با این اوضاع، طبیعی است که نام‌مان بین جاده‌های مرگبار دیده شود. بدون شک توجه به وضعیت جاده‌ها و صرف هزینه‌های بیشتر باید از اولویت‌های دولت و مسئولان باشد، چون با این کار هم امنیت و سلامت مردم حفظ می‌شود و هم از نظر اقتصادی هزینه‌های کمتری پرداخت خواهیم کرد. درست است که ما مدام از فرهنگ‌سازی و آموزش به مردم حرف می‌زنیم، اما تا زمانی که با صرف بودجه بیشتر سروسامانی به جاده‌های کشورمان ندهیم نمی‌توانیم توقع زیادی درباره کاهش تلفات جاده‌ای داشته باشیم.

در فهرست مرگبارها

گزارشی که هفته گذشته از سوی نشریه اکونومیست درباره مرگبارترین جاده‌های دنیا منتشر شد باعث شد تا دوباره خطری بودن جاده‌های ایران سر زبان‌ها بیفتد. براساس این گزارش، شش کشور حاشیه خلیج‌فارس مرگبارترین جاده‌ها را دارند و کشور ما هم در رتبه هفتم این فهرست است. درست است که با بهبود وضعیت سلامت و بهداشت در دنیا آمار مرگ‌ومیر کم شده است، اما ما آدم‌ها جور دیگری این کاهش را جبران کرده و این آمار را با تصادفات جاده‌ای افزایش داده‌ایم. از هر چهل نفری که در سال ۲۰۱۵ جان خود را از دست دادند، مرگ یک نفر به دلیل تصادف با وسیله نقلیه بوده است. طبق آمار سازمان بهداشت جهانی ۱،۳ میلیون نفر از ۵۶،۲ میلیون مرگ‌ومیر بر اثر تصادفات جاده‌ای جان خود را از دست می‌دهند؛ یعنی میزان مرگ‌ومیر به خاطر حوادث جاده‌ای ۲،۴ درصد است، اما شرایط خطرناک جاده‌ها در بعضی کشورها باعث شده احتمال مرگ‌ومیر ناشی از تصادفات خودرو بیشتر از مرگ به دلایل طبیعی باشد.

جاده‌های مرگبار در حال رقابت با سلاح‌های مرگبار

ظاهراً نه‌تنها خاورمیانه به خاطر جنگ‌های داخلی و گروه‌های تروریستی‌اش در وضعیت خطرناکی قرار گرفته است بلکه صاحب



بیمارستانی که جان می‌گیرد

حالا که حرف مرگ‌ومیر و موضوعات مرگبار شد، با عرض معذرت خبر مرگباری هم درباره آمار بالای مرگ کودکان در هند داریم. بیمارستانی در هند دوباره به خاطر مرگ کودکان خبرساز شد. چند ماه پیش ۶۳ کودک به خاطر قطع اکسیژن در این بیمارستان جان خود را از دست دادند. آن‌زمان پلیس وارد ماجرا شد و ۹ نفر از جمله رئیس بیمارستان را دستگیر کرد. حالا دوباره این بیمارستان با از دست دادن ۱۶ کودک به خاطر ورم مغزی در یک روز خبرساز شده است؛ البته مسئولان بیمارستان این‌بار مدعی شده‌اند که اصلاً تقصیر آنها نبوده و والدین، بچه‌ها را خیلی دیر به بیمارستان رسانده‌اند.

تلخ و شیرین زندگی

در داستان رنگین کمان میان مشق‌های باران خورده، اوضاع پیچیده‌ای وجود دارد. «ماریا»، دختر «سونیا» بیمار است. داستان با حضور سونیا بر بالین ماریا شروع می‌شود: «سونیا با پا، اسباب‌بازی‌ها و مدارنگی‌های ماریا را کنار می‌زند و در رختخوابش می‌خواباند. خودش هم کنار بستر زانو می‌زند. شالش را از سرش برمی‌دارد و پرت می‌کند کنار کیفش گوشه‌ها. «سونیا سعی می‌کند گریه نکند: «دانیال کتتش را می‌اندازد روی مبل و روبه‌روی سونیا می‌نشیند. در حالی که پتوی روی ماریا را مرتب می‌کند، آرام می‌گوید: مگه دکتر نگفت گریه نکنین؟! مگه نگفت...»

ماریا سرطان دارد، هر قدر هم که دکتر توصیه کرده باشد، پدر و مادرش گریه نکنند، باز هم گریه نکردن، کاری محال است: «سونیا از کنار بستر بلند می‌شود و به آشپزخانه می‌رود. دانیال هم دنبالش. سونیا برای خودش از شیر یک لیوان آب می‌ریزد. اشک‌هایش را پاک می‌کند و سینه‌به‌سینه دانیال می‌ایستد و جویده و آرام می‌گوید: تو توقع داری من بشینم و دختر هفت‌ساله جلوم جون بده؟!...»

از نظر سونیا، حرف‌های دکترها بی‌انصافی است: «خیلی بی‌انصافیه دانیال! خیلی. همه دکترها راحت پشت میزشون نشستند و می‌گن کاری از دست ما برنمی‌آد. به همین راحتی؟ دانیال مگه می‌شه حرفشون رو گوش کنیم، این چند ماه آخر رو از وجود دخترتون استفاده کنین و آماده شین... برای چی؟» دکترها قبلاً هم سونیا و دانیال را ناامید کرده‌اند: «یادته که چند سال بود بچه می‌خواستیم...؟ چقدر این دکتر به اون دکتر کردیم؟ چقدر آزمایش؟ چقدر دوا درمون؟!... یادته اون موقع هم دکترها جوابمون کردن، گفتن شما بچه‌دار نمی‌شین، هر دوتون نازاین!»

راز پنهان

سونیا و دانیال این تجربه را پشت‌سر گذاشته‌اند. آن‌ها از بچه‌دار شدن ناامید نشده‌اند و خدا ماریا را به آن‌ها داده که هفت‌ساله است. سونیا می‌خواهد به چیزی برسد که دانیال از آن سر در نمی‌آورد: «دانیال چشم‌هایش را تنگ می‌کند، در ذهنش همه چیز را به هم می‌ریزد تا آخر داستان سونیا را بفهمد؛ می‌خواهد خودش را از این تعلیقی که سونیا گرفتارش کرده، برهاند.» سونیا از این دکترها ناامید است، او به معجزه دل بسته: «اون موقع نذر کسی کردیم که مسلمونا واسش عزاداری...» دانیال مخالف این حرف‌هاست: «دامه نده سونیا... تو رو به مسیح توموش کن... فکر نذر رو از سرت بیرون کن، نذار اوضاع از این‌که هست بدتر بشه.» سونیا از حرف‌های همسرش تعجب کرده: «چرا نباید نذر کنیم؟ مگه چی رو از دست می‌دیم؟ اصلاً دفعه پیش چی رو از دست دادیم، جز این‌که ماریا تو دامنمون نشست؟!» دانیال حرف‌های عجیبی می‌زند: «سونیا تو نمی‌فهمی که چرا ماریا سرطان خون گرفته؟! چرا داره به همین راحتی می‌میره؟! چرا...»

معجزه‌ای در راه

موضوعی است که فقط دانیال از آن خبر دارد، او خودش را مقصر می‌داند: «چرا از اول که نفهمیدم؟ تو این هشت ماه، تو این همه مدت... الان که ماریا تا مرگ فقط چند روز فاصله مننه... من ماریا رو کشتیم...» دانیال بالاخره به اتفاقی که افتاده، اعتراف می‌کند: «یادته به نذری کردیم...» دانیال منتظر جواب نمی‌ماند: «تصف دارایی‌مون در مقابل ماریا...» خون می‌نرسیدی که چرا دارایی ما نصف نشد، هیچ‌وقت نمی‌رسیدی سونیا، هیچ‌وقت...» آن‌ها نذرش می‌کنند بیماری ماریا به خاطر همین موضوع است. سونیا دیگر رویی برای نذر کردن ندارد می‌شود که احساس می‌کند فقط دست خدا می‌تواند این گره را باز کند... فقط... سونیا می‌ماریا روبه‌رو می‌شود. معجزه‌ای به وقوع پیوسته: «دختر ماریا باز کنار بستر افتاده. خط ماریا سرد آمد. آن مرد با اسب آمد. آن مرد بی‌دست آمد...»



خوانند

رنگین کمان

«تهران، آدم‌ها و کلاغ‌ها» به بازار کتاب آمد. داستان‌های این رمان در محله‌های مختلف تهران رخ می‌دهد و کتاب شامل سه فصل می‌شود که «درخت گردو»، «توب مروارید» و «شهر کلاغ‌ها» عناوین این سه فصل هستند. تهران، آدم‌ها و کلاغ‌ها را «علیرضا حسن‌زاده» نوشته و انتشارات «کتابسرای نیک» منتشر کرده است.



«گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند» برای ششمین بار ویژه گروه سنی نوجوان منتشر شد. این کتاب که نوشته «محمدرضا باپرامی» است، اتفاقات روستای کوچکی با پنج خانواده را در دره‌های کوهی در سیلان و پس از وقوع زلزله‌ای روایت می‌کند. «فتاح» و «یوسف» دو نفر از شخصیت‌های اصلی کتاب هستند. ناشر کتاب، «قدیانی» است.

«عاشقی به وقت کتیبه‌ها»، مجموعه داستانی است که داستان‌هایی هم تلخ، هم شیرین دارد. «سیاهی چکیده بر همیشه این روزها»، «بلاغت شرقی»، «یک نسخه برای شیدایی»، «لعنت بر این بازی بی‌قاعده»، «این همانی پیام و رسانه»، «عاشقی به وقت کتیبه‌ها»، «این روزها چه رنگی اند»، «رنگین کمان میان مشق‌های باران خورده» و «شاید شبیه حجم یک بودن»، داستان‌های کتاب‌اند که دو داستان آخر را با هم می‌خوانیم.

کتیبه

ش کتاب «عاشقی به وقت کتیبه‌ها»

رنگین کمان میان مشق‌های باران خورده

الهام صالح | عاشقی به وقت کتیبه‌ها، مجموعه داستانی است که داستان‌هایی هم تلخ، هم شیرین دارد. «سیاهی چکیده بر همیشه این روزها»، «بلاغت شرقی»، «یک نسخه برای شیدایی»، «لعنت بر این بازی بی‌قاعده»، «این همانی پیام و رسانه»، «عاشقی به وقت کتیبه‌ها»، «این روزها چه رنگی اند»، «رنگین کمان میان مشق‌های باران خورده» و «شاید شبیه حجم یک بودن»، داستان‌های کتاب‌اند که دو داستان آخر را با هم می‌خوانیم.



۶۶

دانیال چشم‌هایش را تکیه می‌کند. در زشتی هم چیزها با هم می‌ریزند. آخر داستان سونیا را بفهمد؛ می‌خواهد خودش را از این تعلیق که سونیا گرفتارش کرده، برهانند.

ماریا مریض شد به داره... همه چیز تصفیر برای این که چه‌دار شمیم چه بود در چهره دانیاال: تو هیچ وقت سان را ادا نکرده‌اند و حالا دانیال فکر می‌کند: «بدبختی‌اش آن قدر برایش بزرگ خوابید و پس از بیداری با جای خالی دانیال و را می‌شناسد. با مسدا قرمز، بزرگ نوشته: آن

شاید شبیه حجم یک بودن



داستان «شاید شبیه حجم یک بودن»، برخلاف داستان قبلی که معنویات در آن زیاد بود، درباره سرد شدن روابط بین آدم‌هاست. این سردی، آرام‌آرام بین روابط رخنه می‌کند، بدون این‌که افراد متوجه آن شوند. این داستان بین گذشته و حال رفت و برگشت دارد، اما از زمان حال شروع می‌شود: «مرد آرام چشم‌هایش را باز می‌کند و در سکوت به صدای نفس‌های منظم زن گوش می‌دهد. چند دقیقه‌ای می‌گذرد. مرد مطمئن می‌شود که زن خواب است.» مرد برای خروج از خانه عجله دارد: «از پنجره آسمان را نگاه می‌کند. کمی تا طلوع آفتاب بیشتر نمانده. فکر می‌کند اگر کمی عجله نکند به هیچ کاری نمی‌رسد. مرد آرام و سریع در قهوه‌جوش، قهوه می‌ریزد.» بعد داستان به گذشته باز می‌گردد، به روزهایی که زن و مرد کنار یکدیگر خوشحال بودند: «زن آرام و سریع در قهوه‌جوش قهوه ریخت. برای خوشحال کردن مرد باید عجله می‌کرد. دسته‌گل کوچکی را در سینی کنار شکلات گذاشت. اگر مرد قبل از تمام کردن کارها بیدار می‌شد، زحماتش برای غافلگیر کردن مرد، هدر رفته بود.» آن اوایل هر دو به کوه می‌رفتند: «زن سراغ کفش‌های کوه رفت و فریاد زد: حاضر شدی؟ بدو دیر می‌شه. تهنیت کوه هم بهمون نمی‌رسه. مرد در حالی که کاپشنش را می‌پوشید گفت: نه! انگار خوب راه افتادی، نه به یک سال پیش است که به زور از رختخواب می‌آوردمت بیرون، نه به حالا که واسه من، لیدر شدی.»

ماریا سلطان دارد. هر قدر هم که در کتب تو صمیمانه با شد. پیر و مادرش که تکیه کنند. بر هم که تکیه ندارند. مصلحت است: «سونیا از کتاب سونیا براند. من خودم آشنایانم می‌بود. دانیال هم زنانش. سونیا برآک خودش از شیرینک لوانی که می‌ریزد. آنگاه عاشق را پان می‌کند و سونیا سونیا را پان می‌آورد و جویده و آرام می‌لوید: تو توقع دارم من بشنم و در هر وقت تمام جویده جویده؟...»

تلخ و شیرین زندگی



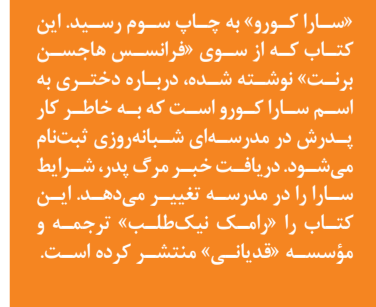
آرام آرام روابط زن و مرد سرد می‌شود: «مرد کوله‌پشتی را روی میبل می‌گذارد. زن کوله‌پشتی را روی میبل گذاشت. عصبی شال گردن و کلاه را هم رویش انداخت: پنج‌ساله که جمع‌ها کوهت تعطیل نشده، تو گرما و سرما، کله‌سحر بلند می‌شی می‌ری. اون وقت یک‌بار نشده که من ازت بخوام... جایی بریم و تو به بهونه‌های نیاری.» زن گلاب‌هایش را ادامه می‌دهد: «این خودخواهی که هر جا تو بگی، بریم، ولی وقتی من به جا رو می‌گم، این قدر زجرم بدی. تازه من غیر از مامانم اینا کجا رو گفتم مگه؟ هزار تا مهمونی رو رفتم، چون تو حالش رو نداشتی. خب خسته شدم دیگه.»

در رفت و برگشت بین حال و گذشته، مرد به روزهایی فکر می‌کند که از رفت‌وآمد همسرش با دوست‌هایش شاک می‌شد یا شب‌هایی که موقع آمدن به خانه با همسرش بگومگو می‌کردند: «ده‌ساله که وضع همیشه، انقده غرق کار شدی که یادت رفته زن داری. شب‌ها دیر می‌آیی. صبح‌ها زود می‌ری. چند وقته نشستی بررسی اصلا من دارم چی کار می‌کنم. همین که فقط باشم کافی؟» مرد هم در جواب کم نمی‌گذارد: «فکر کردی پول این همه لباس و مهمونی و بریز و بیاش شما از آسمون می‌آدی؟ یا همه‌جا واسه خاطر چشم و آبروی من و تو، مهمونمون می‌کنی؟ یا مسافرت‌هایی که می‌ریم مفت تموم می‌شه؟» در حالی که مرد موقع آماده شدن برای رفتن به کوه، زندگی خود را مرور می‌کند، زن هنوز در رختخواب است: «مرد در را باز می‌کند. کفش‌هایش را می‌پوشد و بیرون می‌رود.» اما نقشه کوه رفتن نقش‌برآب می‌شود: «با ما شست روی فرمان می‌زند. باران گرفته است. چند دقیقه‌ای در ماشین زبر باران می‌ماند... کوله‌اش را برمی‌دارد و از پله‌ها بالا می‌آید.» وقتی مرد دوباره به رختخواب باز می‌گردد، زن از خواب بیدار شده: «شوهر ابله من رو ببین که تو این هوا هم می‌ره کوه...» عاشقی به وقت کتیبه‌ها/ سید علی شجاعی | تهران: کتاب نیستان

خبری درباره یک کتاب علمی به نام «شکاف لایه اوزن» که به قلم «جین واکر» نوشته شده است. این کتاب درباره لایه اوزن و تخریب آن اطلاعاتی را به نوجوانان ارائه می‌دهد. شکاف لایه اوزن، نمودارهایی هم برای درک بهتر مطالب دارد و «لیلا شمس‌زاده امیری» آن را ترجمه کرده است. ناشر کتاب، «انتشارات فنی ایران» است.



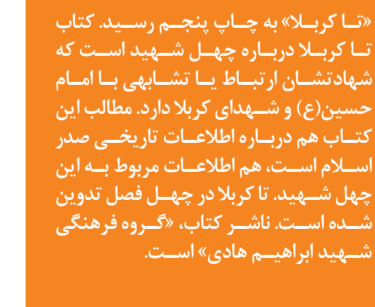
«سارا کورو» به چاپ سوم رسید. این کتاب که از سوی «فرانسس هاجسن برنت» نوشته شده، درباره دختری به اسم سارا کورو است که به خاطر کار پدرش در مدرسه‌ای شبانه‌روزی ثبت‌نام می‌شود. دریافت خیر مرگ پدر، شرایط سارا را در مدرسه تغییر می‌دهد. این کتاب را «رامک نیک‌طلب» ترجمه و مؤسسه «قدیانی» منتشر کرده است.



«قصه‌های نترسناک» مجموعه‌ای چهارجلدی است که جایزه لاک‌پشت برنده نقره‌ای را دریافت کرده است. عنوان این مجموعه کتاب‌ها عبارتند از: «تاریکی»، «ها»، «همه» و «نقاش هیولولوها». هر کدام از این کتاب‌ها درباره یکی از ترس‌های رایج کودکان است. قصه‌های نترسناک را «فازین آیکانی» نوشته و نقاشی کرده، ناشر آن هم «کتاب‌های زرافه» است.



«تا کریلا» به چاپ پنجم رسید. کتاب تا کریلا درباره چهل شهید است که شهادتشان ارتباط با تشابهی با امام حسین (ع) و شهیدای کریلا دارد. مطالب این کتاب هم درباره اطلاعات تاریخی صدر اسلام است. هم اطلاعات مربوط به این چهل شهید. تا کریلا در چهل فصل تدوین شده است. ناشر کتاب، «گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی» است.



گشت‌گذاری در دنیای کتاب

بی حرف اضافه!

خبر! خبر! اگر حوصله‌تان از خواندن مطالبی درباره کتاب‌های بزرگسالان سر رفته، این مزده را به شما بدهم که همه کتاب‌های این هفته ویژه گروه سنی کودک و نوجوان است، بی حرف و توضیح اضافه.

باهوش



رمان «باهوش» برای گروه سنی نوجوان منتشر شد. این رمان را «کیم اسلیتر» نوشته و «مژگان کلهر» ترجمه کرده است. خوب است بدانید کیم اسلیتر در شهر ناتینگهام انگلستان به دنیا آمد و از همان دوران کودکی در قصه‌گویی ماهر بود. او داستان‌های ترسناک تعریف می‌کرد و حالا علاوه بر نوشتن رمان، داستان‌نویسی هم یاد می‌دهد. او با اولین رمانش که همین رمان است، توانست جایزه‌هایی مثل «لیدز» (۲۰۱۵)، «سنت هلن» (۲۰۱۵) و «بریلینت» (۲۰۱۶) را دریافت کند. این کتاب را نشر «افق» منتشر کرده است.

این هم نوشته پشت جلد کتاب: قتل اتفاق افتاده، اما انگار برای هیچ‌کس مهم نیست؛ حتی پلیس! مردی از جلوی ون پلیس پیاده شد و چندتا عکس از دوست چینی که توی آب افتاده بود گرفت. بعد غواص‌ها بدنش را از آب بیرون آوردند و پارچه‌ای روی آن انداختند. گفتیم: «چرا قایم‌ش می‌کنی؟ من که دیدمش.» پلیس همان‌طور که رد می‌شد گفت: «و بهش ضربه زد. یادت باشد بعد از این به هیچ جسدی دست نزن.»

کتاب‌بازها



نوجوانان دوازده تا پانزده‌ساله می‌توانند رمان «کتاب‌بازها» را که نوشته «جینفر جمیلیس برتن» است بخوانند. در کتاب‌بازها، آقای گریسولد در حال طراحی بازی جدیدی است که ناگهان اتفاقی رخ می‌دهد.

«امین تو کلی» مترجم و انتشارات «پرقال» ناشر کتاب است. بخش‌هایی از کتاب را بخوانید: کشف کردن مکان جدید و هیجان این‌که دفعه بعد کجا می‌خواهند بروند برای «امیلی» ماجراجویی خانوادگی بزرگی بود و والدینش همیشه سعی می‌کردند همه این برنامه‌ها را جالب و جذاب کنند و مثل مراسم پرده‌برداری از سفر بعدی‌شان به این شکل که برای امیلی و برادر بزرگش شام غافلگیرانه‌ای راه می‌انداختند و با سرخ‌هایی مقصد بعدی‌شان را به آن‌ها نشان می‌دادند. سه هفته پیش امیلی بعد از مدرسه به خانه اجاره‌ای‌شان رفت. غرق فکر کردن بود تا برای نماد اختصاصی نیومکزیکو در پروژه شهر فرنگش یک ایده قابل توجه پیدا کند و وقتی وارد آشپزخانه شد، دید نان‌های باگت از سکه‌های شکلاتی زوروق بیچیده پر شده و روی میز چیده شده بودند.

با من دوست باش



«فسانه شعبان‌نژاد»، مجموعه شعر «با من دوست باش» را نوشته است. این کتاب که از سوی «فهمیه محبوب» تصویرگری و به‌تازگی از طرف انتشارات «لوپه‌تو» منتشر شده، چهار جلد با نام‌های «پر پر توی هوا»، «شالاب شلوپ میون آب»، «گرم گرم روی زمین» و «وز وز تو باغچه‌ها» را دربرمی‌گیرد. پر پر توی هوا درباره حیواناتی است که پر دارند، وز وز تو باغچه‌ها به حیواناتی می‌پردازد که در باغچه زندگی می‌کنند؛ بچه‌ها در شالاب شلوپ میون آب با حیواناتی که در آب زندگی می‌کنند، آشنا می‌شوند و شعبان‌نژاد در گرم گرم روی زمین، بچه‌ها را با حیوانات خشکی آشنا می‌کند.

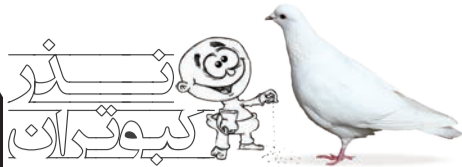
در یکی از این اشعار می‌خوانیم: باز توی آب قو کوچولو گریه می‌کرد، اووو اووو نگاه می‌کرد به چپ به راست دلش په همبازی می‌خواست تا این که خاله غاز اومد با گردن دراز اومد به جوجه بود همراه او همبازی شد با جوجه قو

قصه ضرب‌المثل



جلد دوم مجموعه «قصه ضرب‌المثل» از سوی انتشارات «آبرنگ» به انتشار رسید. این مجموعه که از سوی «لیلی کشفی» با تصویرگری «سمیه بیگدلی» منتشر شده، دومین جلد از یک مجموعه ۱۶ جلدی است که مخاطبان آن را گروه سنی (۷) تشکیل می‌دهند. در این مجموعه، ضرب‌المثل‌هایی که مناسب درک و دریافت کودکان و نوجوانان است، بازآفرینی می‌شود.

و بخش‌هایی از کتاب: خداوند به سلیمان قدرتی داده بود که می‌توانست با همه موجودات به زبان خودشان حرف بزند. همه موجودات کنار هم با صلح و آرامش زندگی می‌کردند و هیچ موجودی باعث آزار دیگری نمی‌شد. روزی از روزها سلیمان تصمیم گرفت پادشاهی‌اش را به همه موجودات نشان بدهد و به همه ثابت کند که از همه بالاتر و برتر است. پس از خداوند اجازه خواست که همه موجودات را به یک وعده غذایی دعوت کند. خداوند به سلیمان فرمود: «فقط من، روزی همه موجودات را می‌توانم بدهم. از کس دیگری این کار بر نمی‌آید.»



نمایشگاه



هدیه هشتاپه‌ها

دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



برگ برنده تور و کن



ترش شیرین

مامان بساط ترشی‌هایش را برپا کرده است. هر روز که به خانه می‌آیم، بوی سرکه توی دماغم می‌پیچد و بعد مامان را می‌بینم که وسط آشپزخانه سفره‌ای پهن کرده و تندتند گل کلم‌ها را به اندازه‌های مساوی خرد می‌کند.
کنار دستش هویج و کرفس‌ها منتظرند. روی اجاق گاز هم بادمجان‌های تکه‌شده توی سرکه قل می‌زنند و می‌جوشند. ندیده می‌دانم که لکن پلاستیکی کوچک روی میز هم پر است از سیرهای خیس‌انده‌شده توی آب تا پوستشان راحت گرفته شود.
مامان با چنان دقتی مراحل آماده‌سازی ترشی‌ها را انجام می‌دهد که انگار مراسم ویژه‌ای است و نباید کوچک‌ترین اشکالی در مراحل آن به وجود بیاید.
همیشه خودش سرکه می‌اندازد و اصلاً سرکه‌های آماده را قبول ندارد. می‌گوید: «مزه آب می‌ده. ترشی باید طعم سرکه‌اش بشینه توی دهن آدم.»
همیشه خدا گوشه زیرزمین دبه‌های سرکه صف کشیده‌اند. به قول عمه‌جان به دست مامان می‌آید و سرکه‌هایش حرف ندارند.
سلام می‌کنم. لایه‌لای زمزمه صلوات‌هایی که همیشه زیر لب می‌گوید، جوابم را می‌دهد و لیخندزنان خسته نباشید می‌گوید.
کیفم را توی کمد دیواری می‌گذارم و لباس‌هایم را آویزان جالباسی می‌کنم. نگاهی به برنامه درسی فردا می‌اندازم. خیلی سخت نیست. تکلیفی هم ندارم، پس کنار مادر می‌نشینم و کرفس‌ها را پیش می‌کشم و مشغول ریز کردن آن‌ها می‌شوم.
مامان می‌گوید: «دیر نمی‌شه اول غذا تو بخور.»
- گرسنه نیستم. منتظر می‌مونم بابا و بچه‌ها بیان.
برادر و خواهرم هنوز از مدرسه برگشته‌اند. من هم طبق معمول دوشنبه‌ها زودتر تعطیل شده‌ام. بابا هم که زودتر از ساعت دو نمی‌رسد. مامان زیرچشمی نگاهی می‌کند و می‌گوید: «به اندازه خورد کن.» می‌خندم و می‌گویم: «حالا کی خط‌کش می‌ذاره و اندازه می‌گیره. قراره خورده بشه دیکه.»
بلند می‌شود و لگن پر از گل کلم را توی ظرفشویی می‌گذارد و شیر آب را باز می‌کند.

کار باید درست انجام بشه و گرنه مشتری راضی نمی‌شه. راست می‌گوید. مشتری‌های ترشی‌های مامان که روزی‌روز به تعدادشان اضافه می‌شود، عاشق همین درست کار کردن او هستند.
همین وسواس و دقت مامان است که باعث شده هیچ کسی توی فامیل و در همسایه نتواند ترشی‌هایی با کیفیت او درست کند و همین می‌شود که هر سال سفارش بیشتری به مامان می‌رسد.
بابا خیلی از این کار راضی نیست. می‌گوید: «من از صبح تا شب زحمت می‌کنم که شما راحت باشین. لازم نیست این قدر خودت رو به زحمت بندازی.»
ولی من می‌دانم از این که هر روز بوی ترشی توی خانه بیچد و وقت بی‌وقت زنگ در را بزنند و سراغ مامان را بگیرند. ناراحت است. دوست ندارد کسی فکر کند زندگی‌اش لنگ کار مامان است و او از عهده اداره آن بر نمی‌آید.
ولی ما بدون این که به روی بابا بیاوریم می‌دانیم که همین درآمد چندماهه مامان که به آخر تابستان و اول پاییز ختم می‌شود، خیلی از گر‌ها را باز می‌کند و کمک‌خرج خوبی برای ماست.
همه می‌دانیم که مامان عاشق این کار است و از آن لذت می‌برد. در کنار آن خوب می‌فهمیم که اول مهر دیگر لازم نیست بابا غصه خرید لوازم مدرسه سه‌تا بچهاش را بخورد. غصه رخت و لباس، غصه قسط‌های ماشین، غصه بیکاری‌های گاه و بیگاه خودش را که نقاش ساختمانی است و بیشتر دم عید که مردم هوای نونوار کردن خانه به سرشان می‌زند، کارش سکه می‌شود.
اصلاً مامان عاشق همین یواشکی کم کردن از غصه‌های باباست. یواشکی پولی گذاشتن توی جیب او، وقتی بی‌خبر مهمانی از راه می‌رسد و میوه‌ای توی یخچال نیست.
مامان عاشق همین نگاه پر از قدردانی و مهربان باباست. وقتی که بابا از راه می‌رسد و مامان جای تازه‌دم داغ را جلویش می‌گذارد، نگاهی به او می‌اندازد و دستت درد نکندی می‌گوید که می‌شود توی آن نگاه بابا را خواند، «خیلی ممنون که یک پایه زندگی هستی، خیلی ممنون که مرهمی» ساعت دو بعدازظهر است. جای خوش‌رنگ توی لیوان جلوی باباست. سفره وسط هال پهن است. ما دور آن نشسته‌ایم. مامان برایمان لوبیابلو می‌کشد. کاسه‌ای ترشی خانگی وسط سفره است و جمع ما هم جمع، بوی ترشی توی خانه پیچیده و زندگی طعم شیرینی می‌دهد.

زهره اکبرآبادی
مربی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیشابور.



یکی از آرزوهایم اینه که در یخچالو باز کنم همه چی سر جاش باشه مثل تبلیغات تلویزیون. اما هر وقت باز کردم اول به قابلمه برنج افتاد رو پام. توی در یخچال هم پر از قرص و آمپول و شربت و چسب و باند بود.
خیل خان
چرا به اون که اولین بار به ذهنش رسید زرشک رو سرخ کنه و بریزه روی پلو، جایزه نوبل ندادن؟
خدمت به بشریت مگه فقط کشف واکسن و قرصه؟
خیل خان
شکست نخوردن با پیروز شدن فرق می‌کنه. ما بیشتر برای شکست نخوردن برنامه‌ریزی می‌کنیم تا پیروز شدن.
استاد بزرگ
موقع آموزش رانندگی این قدر تند می‌رفتم که استاد بهم گفت: «پسر جان پشت ماشین نوشته تحت تعلیم نه تحت تعقیب».
پسر آقای همسایه

امروز در جوان‌ترین سنی هستی که می‌تونی توی عمرت دوباره داشته باشی. پس از امروز لذت ببر.
استاد بزرگ
هزینه‌های پزشکی به‌جوری که طرف خوب می‌شه، ولی توانایی ادامه حیات رو از دست می‌ده.
خسیس خان
تا به مدت فکر می‌کردم آنفلوآنزای مرغی بگیریم فقط قوقولی قوقوی می‌کنیم. بعد نگو اون صدای خروسه.
خوشمزه خان
از بابای دوستم پرسیدم: شما چه‌جوری پولدار شدید؟
باباش گفت: اول به جعبه گوجه خریدم، بردم فروختم ۵ هزار تومن سود کردم.
بعد بابایزرگم مُرد.
۳ میلیارد بهم اِرت رسید!

